

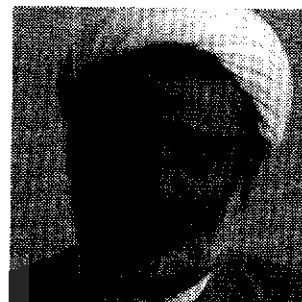
در مجالس حسینی به دنبال چه هستیم؟

بحث را با یک پرسش تلخ آغاز می‌کنم. از لحاظ فرهنگی، در کمتر جامعه‌ای می‌توان امری یافت که همچون ذکر حسین بن علی (ع) در میان شیعیان، با نفوذ و اثرگذار باشد. اگر در جوامع و مذاهب مختلف جستجو کنیم، خواهیم دید کمتر امری همچون عزاداری حسین (ع) و یارانش پس از ۱۳۶۶ سال، این چنین توده‌ای، فراگیر، با نفوذ و مردمی است. با قاطعیت می‌توان گفت: کمتر ملتی، چنین فرهنگ پویایی دارد. از این رو باید از مروجان دین که کوشش کرده‌اند و توانسته‌اند پس از این ۱۴ قرن، همچنان این مجالس را پر رونق نگاه دارند، سپاسگزار باشیم. یقیناً هیچ مجلس دینی در میان شیعیان با رونق‌تر از مجلس حسین (ع) نیست. اما پرسش این جاست که آیا ملتی که حسین دارد، اخلاق حسینی نیز دارد؟ ملتی که اکثر قریب به اتفاق افراد آن در عزای حسین (ع) سیاه می‌پوشند و در ماتم او به سر و سینه می‌زنند، آیا در اخلاق و منش، شباهتی به حسین بن علی (ع) دارند؟ آیا این ملت در مقایسه با دیگر جوامع که نه حسین (ع) دارند و نه محمد (ص) و نه اسلام، اخلاقی‌تر هستند؟ آیا در جامعه‌ای که به نام حسین مویه می‌کند و می‌گریه، امانتداری، راست‌گویی، وفای به عهد، احسان و دیگر فضیلت‌های اخلاقی بیش از جوامع دیگر وجود دارد؟ یا خدای ناکرده کمتر از جوامعی است که حسین ندارند؟ اگر چنین باشد و پاسخ ما به این پرسش تلخ منفی باشد، مشخص می‌شود ما در مجالس حسینی چندان به دنبال معرفت و شعور حسینی نبوده‌ایم؛ رسم دینی و سنتی ما این است که وقتی در این مجالس به هم می‌رسیم، بگوییم: «عَظَّمَ اللَّهُ يَا عَظَّمَ اللَّهُ أَجُورًا وَ أَجُورَکُمْ» (خداوند بر اجر ما و شما [بواسطه عزاداری در مصیبت حسین (ع)] بیفزاید). ما در این مجالس، به دنبال اجر بوده‌ایم؛ گریسته‌ایم تا ثواب ببریم؛ شنیده‌ایم اگر بگریید یا بگریانید یا حتی خود را به گریستن بزنید (تباکی)، ثواب می‌برید و انصافاً مروجان و گویندگان مذهبی ما در این امر موفق بوده‌اند. اما نهضت حسینی، نهضت اشک‌گیری (از قبیل گلاب‌گیری) نیست؛ این نهضت بسیار عمیق‌تر از اشک‌گیری و ماتم‌سرایی است. این شور تا زمانی که به شعور تبدیل نشود، نمی‌تواند ما را به مقصد برساند. گفته می‌شود که در سالیان اخیر، خرافات فراوانی در منابر، مداحی‌ها و ذکر مصیبت‌ها رواج یافته است. اما از خود نمی‌پرسند ریشه این ترویج خرافه‌ها کجاست؟ بهتر است بگوییم: از ماست که بر ماست؛ در درج اول، علمای دین مسئول رواج این خرافه‌ها هستند، چرا که صریح و شفاف نهی از منکر نکرده‌اند. مجلسی که در آن شعور و معرفت حسینی ترویج نشود، مجلس حسینی نیست. هر چند بیش از همه جا در آن، با شور و حرارت تمام، حسین حسین کنند.

سه گونه تحلیل از نهضت حسینی

عنوان این گفتار "تحلیل اخلاقی نهضت حسینی" است. پیشاپیش از آنان که با نقد و ارزیابی این مقال بر من منت می‌گذارند، تشکر می‌کنم. نهضت امام حسین را از زوایای مختلف می‌توان مورد بررسی و تحلیل قرار داد. می‌توان آن را از زاویه تاریخی بررسی کرد. مراد از زاویه تاریخی آن است که بینیم واقعاً چه وقایعی اتفاق افتاده‌اند؛ چه مواردی را می‌توان به تاریخ نسبت داد و چه شاخ و برگ‌هایی در طول قرون و اعصار به واقعه عاشورا افزوده شده است. نهضت حسینی، مردمی‌ترین بخش مذهب ماست. هر پدیده‌ای که مردمی، توده‌ای و فراگیر شود، به نسبت نفوذش در میان مردم، به تدریج با بسیاری خرافات، خوشایندها و امور مورد رضایت عموم آلوده می‌شود و چه بسا گوهر اصلی آن کمتر مورد توجه و عنایت قرار گیرد. نبرد کربلا بیش از چند ساعت (از صبح تا ظهر عاشورا) به طول نینجامیده است. نسبت دادن تمام جزئیات و مسائل به تاریخ، آن‌گونه که امروز بیان می‌شود، دشوار است. بررسی این‌که واقعاً چه اتفاقی افتاده، چه چیزهایی گفته شده و چه کارهایی انجام شده، بر عهده تحقیقات تاریخی است. ما به این زاویه نیازی وافر داریم.

می‌توان از زاویه دیگری هم این نهضت را مورد بررسی قرار داد. این زاویه، زاویه دینی است. هر یک از ابعاد این قیام حماسی بر کدام گزاره دینی از کتاب و سنت مبتنی بوده است؟ مستند قرآنی افعال امام حسین چه بوده است؟ این نهضت، بر اساس کدام سنت نبوی، پیش رفته است؟ سیر حرکت حسین بن علی (ع) بر اساس کدام یک از تعالیم علوی بوده است؟ به طور کلی، در این زاویه کوشش می‌شود از نهضت حسینی بر مبنای گزاره‌های دینی دفاع شود. همچنین افعال دشمنان این نهضت، نظیر آن‌چه امویان در سال ۶۱ و پیش از آن انجام دادند نیز می‌تواند بر اساس کتاب و سنت، مورد ارزیابی و نقد قرار گیرد. اگر قرار باشد خارج از جوامع شیعی درباره نهضت حسینی سخن بگوییم، به این زاویه بسیار نیازمندیم تا نشان دهیم کاری که امویان انجام داده‌اند، با نص کتاب خدا و صریح سنت رسول الله (ص) و سیره خلفای راشدین تعارض داشته است.



تحلیل اخلاقی نهضت حسینی

محسن کدیور

همزمان با ایام شهادت امام حسین (ع)، جلسات روشنفکری دینی به این مناسبت برگزار می‌گردد و سخنرانان به ارائه بحث در ابعاد مختلف قیام عاشورا می‌پردازند. سال گذشته دکتر محسن کدیور استاد دانشگاه تربیت مدرس، موضوع سخنرانی خود را به تحلیل اخلاقی این واقعه اختصاص داد. آنچه در پی می‌آید متن ویراسته‌ی سخنرانی‌های شب عاشورا و شام غریبان ۱۴۲۸ (۱۰ و ۱۱ بهمن ۱۳۸۵) در کانون توحید و حسینیه ارشاد است.

زاویه سومی که می‌توان با آن به این نهضت نگریسته، منظر اخلاقی است. نهضت حسینی از این زاویه، کمتر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. بی‌تردید، بررسی اخلاقی نیز نیازمند توضیح مفهومی است؛ زیرا به نظر می‌رسد اصولاً تلقی ما از اخلاق با آنچه واقعاً اخلاق است، تفاوت دارد. اگر از ما بپرسند "تحلیل اخلاقی چیست؟"، چه بسا در ذهن اکثر ما، موعظه و نصیحت تداعی شود. اخلاق در عرف جامعه ما با آداب و سنن، مواظب و نصایح و فضائل استجابی همراه است. بررسی اخلاقی یک مسأله، بسیار فراتر از پند و نصیحت و اندرز است. غرض، وصف فضایل نیکو و صفات پسندیده سیدالشهدا و یاران باوقای ایشان، یا ذکر ردایل و صفات ناپسند سپاهیان شام و کوفه و لشکر اموی، نیست. این موارد، در جای خود، گفتنی است. اما بحث اخلاقی، بسیار فراتر از این گونه مسائل است. متأسفانه جایگاه علم اخلاق در میان ما مسلمانان از رفعت لازم و علو کافی برخوردار نبوده و نیست. البته تا منظورمان از اخلاق را روشن نکنیم، دشوار می‌توان ارزیابی کرد آیا از لحاظ اخلاقی پیش رفته‌ایم یا عقب مانده‌ایم.

فقر اخلاقی جامعه اسلامی

همت بزرگان ما در گذشته، اغلب مصروف بخش حقوقی دین یعنی احکام فقهی و شریعت بوده است. اگر بخواهیم مجموعه کتاب‌هایی را که علما در مورد ابعاد مختلف علوم دینی نوشته‌اند، درصد بندی کنیم، افزون از ۹۰ درصد زحمت علمای دین مصروف بخش حقوقی دین، یعنی فقه بوده است. از ۱۰ درصد باقی مانده، حدود ۵ درصد مصروف تفسیر قرآن کریم و گردآوری روایات شده است و از ۵ درصد دیگر، حدود ۴ درصد به علم کلام اختصاص داشته است؛ تنها کمتر از یک درصد تألیفات بزرگان ما درباره علم اخلاق بوده است. مهم‌ترین کتب اخلاقی در میان مسلمین عبارتند از: "تهذیب الاخلاق" ابن مسکویه، "احیاء العلوم" و "کیمیای سعادت" امام محمد غزالی، "اخلاق ناصری" خواجه نصیرالدین طوسی، "مهجه البیضاء" ملامحسن فیض کاشانی، "جامع السعادات" ملامهدی نراقی و "معراج السعاده" ملااحمد نراقی. همین مقدار اندک هم که به امر اخلاق پرداخته‌اند، تنها بخش اندکی از علم اخلاق را مورد واریسی و تفحص قرار داده‌اند. در این کتاب‌ها، بیشتر بحث فضایل و ردایل اخلاقی مورد توجه قرار گرفته است. متأسفانه علمای گذشته ما به مباحث متعددی که در قرون اخیر زمینه فلسفه اخلاق در خارج از دنیای اسلام در گرفته است، عنایت چندانی

نداشته‌اند. برخی از این مسائل، در علم کلام (در بحث حسن و قبح عقلی) مورد بحث قرار گرفته‌اند اما این کفایت نمی‌کند. حتی همین کتاب‌ها هم در جامعه دینی ما چندان رواج ندارند. مسلمانان با کتاب دعا (مفاتیح‌الجنان) و رساله توضیح‌المسائل (فقه) بیشتر مأنوسند تا کتب اخلاقی!

درمندان باید گفت ما در علم اخلاق به شدت فقیریم! علم اخلاق در میان ما مسلمانان، علمی به غایت مهجور بوده و هست؛ به همین سبب آثار اخلاقی در میان توده مردم، آن‌چنان که باید رایج نیست. گزاره نیست اگر بگوییم جامعه ما، جامعه‌ای اخلاقی نیست. مراد این نیست که جامعه کاملاً تهی از اخلاق است؛ مراد آن است که جامعه ما، نسبت به آن چه باید باشد بسیار عقب افتاده است. جامعه ما تا رسیدن به یک جامعه متخلق به اخلاق مورد نظر دین فاصله دارد. ما در حوزه اخلاق، ضعیف هستیم و نسبت به ضعف اخلاقی خود، جهل مرکب داریم. جهل بر دو قسم است: جهل بسیط و جهل مرکب. جهل بسیط یعنی نمی‌دانیم و می‌دانیم که نمی‌دانیم و به ندانستن خود آگاهییم؛ اما جهل مرکب یعنی نمی‌دانیم و نمی‌دانیم که نمی‌دانیم و نسبت به جهل خود نیز جاهل هستیم. ما در اخلاق عقب‌افتاده‌ایم و می‌پنداریم برترین ملت دنیا هستیم؛ می‌پنداریم تافته‌ای جدا بافته هستیم؛ می‌پنداریم چون اهل ولایت هستیم، بهشت را به تضمین برای ما نگاه داشته‌اند و دیگران، ولو مسلمانانی که چنین اعتقادی ندارند، اهل جهنم هستند. این را که ما در عمل چه شباهتی با اولیای دین مان داریم، تنها خدا می‌داند. اگر این شباهت‌ها واقعیت داشتند، جامعه ما باید بیش از جوامع دیگر به منش و روش محمد (ص) و علی (ع) و حسین (ع) تشبیه پیدا می‌کرد.

در خصوص نسبت فقه و اخلاق، عدم امکان اکتفا به فقه و نیاز به اخلاق، باید بیشتر تأمل کنیم. آن مقدار اندکی از اخلاق که در جامعه ما مطرح بوده، غالباً در سایه فقه بوده است. وقتی فقیه به فعل فرد مکلف می‌پردازد، آن را از زاویه واجب و حرام یا مستحب و مکروه و مباح مورد بحث قرار می‌دهد. وقتی ما تکلیف هر فعلی را به کمک این مفاهیم مشخص می‌کنیم، دیگر چه نیازی به اخلاق است؟ هر فعل یا ترک فعلی، یا الزامی است یا غیر الزامی؛ هر فعل یا ترک فعل غیر الزامی، راجح، مرجوح یا علی‌السویه است. تکلیف حسد، دروغ، خلف وعده، خیانت در امانت و مانند آن‌ها به لحاظ شرعی در فقه مشخص شده است. آن‌چنان که تکلیف راستگویی، ایثار، امانت‌داری، احسان و وفای به عهد نیز به لحاظ شرعی تعیین شده است. به همین

دلیل طبیعی است که با رعایت تکالیف پنج گانه شرعی نیازی به اخلاق وجود نداشته باشد.

یکی از علل کهرمقی علم اخلاق و فریبه بیش از حد علم فقه در میان ما، این بد فهمی است که فقه ما را از اخلاق بی‌نیاز می‌کند. به همین دلیل، بسیاری از مباحث دقیق به جای آن که در خود علم اخلاق مطرح شده باشند، در لایلی مستحبات و مکروهات فقهی تبیین شده‌اند. گذشتگان، زحمت خود را کشیده‌اند؛ چه بسا سوال آن روز آن‌ها، مسأله اخلاقی به شکلی که در روزگار ما مطرح است، نبوده باشد. از میان علمای معاصر، استاد مطهری از نخستین کسانی بود که قدمی بسیار کوتاه و ابتدایی در زمینه فلسفه اخلاق برداشت؛ امروز ما هستیم و قدم‌های بر نداشته در حوزه فلسفه اخلاق. ما بیش از آن چه به فقه نیاز داریم، بیش از آن چه به اعتقادات و کلام نیاز داریم، به اخلاق و فلسفه اخلاق نیازمندیم.

اخلاق، مقدم بر دین

اخلاق، مورد تأکید دین است. اما برای اخلاقی بودن، کافی نیست صرفاً از مجرای دین پیش برویم. یکی از مشکلات جامعه ما، این است که همواره اخلاق در ضمن و ظل دین پیش رفته و از آن ارتزاق کرده است. البته می‌توانیم اخلاق دینی هم داشته باشیم، همچنان که در بسیاری از کتب اخلاقی رایج، بیشتر از زاویه اخلاق دینی بحث شده است. برخی نیز کوشیده‌اند اخلاق یونانی، افلاطونی و ارسطویی را با اخلاق دینی ممزوج و هماهنگ کنند. این تلاش هم نیاز به ارزیابی و بررسی دارد. اما اخلاق، خود رویکردی عقلانی و ماقبل دینی است.

اخلاق حتی دین را هم مورد ارزیابی قرار می‌دهد. ممکن است برخی افعال دینداران یا امور منسوب به ادیان، متصرف به صفت "غیر اخلاقی" شوند. بی‌شک، بسیاری امور منسوب به دین اخلاقی هستند، اما اگر قرار باشد اخلاق-آن‌چنان که برخی مسلمانان، مسیحیان و یهودیان می‌پندارند- صرفاً امر و نهی خداوند باشد، در این صورت، اخلاق خارج از دین، بی‌معنا خواهد بود. بخشی از مسلمانان به نام اشاعره و بخشی از شیعیان به نام اخباریون بر این پندارند که منشأ فعل اخلاقی و معیار اخلاقی بودن، صرفاً اوامر و نواهی خداوند است.

اما بسیاری دیگر از مسلمانان و همچنین بسیاری از پیروان ادیان دیگر و غیردینداران بر این باورند که اخلاق، امری ماقبل دینی، همانند عدالت است. برای تحقق عدالت لازم نیست حتماً امر و نهی

ماوراءطبیعی، قدسی و الهی داشته باشیم. اساساً بر مبنای اصل عدالت می توان ارزیابی و داوری کرد که آیا فعل خداوند عادلانه هست یا نه. اگر عدالت امری مابعد دینی و درون دینی باشد این سؤال و ارزیابی درباره فعل خداوند، نادرست و بیهوده است. اخلاقی بودن همانند عدالت، امری ماقبل دینی است. البته نباید از یاد برد که دین برای اخلاق ضمانتی بسیار قوی ایجاد می کند تا آن جا که اگر دین نباشد، معلوم نیست ما چقدر عملاً به ضوابط اخلاقی پایبند بمانیم.

با این مقدمه، آیا حسین بن علی (ع) فعلی اخلاقی انجام داد؟ این سؤال، سؤال بزرگی است. سؤال این نیست که آیا حسین (ع) متخلق به اخلاق الهی بود یا نه، که البته حسین (ع) رادمردی اخلاقی بود؛ پرسش، بالاتر از این است. آیا فعلی که حسین (ع) انجام داد، قیامی که توسط او صورت گرفت، نهضتی که به پا کرد، اخلاقی بود یا نه؟ اگر اخلاقی بود، با کدام معیارها و سنجه ها؟ اصولاً معیار اخلاقی بودن یک فعل چیست؟ چه کنیم که ما پیروان آن سرور آزادگان، همچون او افعالی اخلاقی داشته باشیم؟ قصد دارم با طرح این سؤال، ضوابط اخلاقی بودن را بکامو تا از حسین بن علی (ع) بیاموزیم ما هم باید چون او اخلاقی باشیم. پس مقصود، پند و موعظه و نصیحت نیست.

مراد از اخلاقی بودن

اخلاقی بودن به چه معناست؟ به فعل و امری اخلاقی می گوئیم که منسوب به انسان باشد، نه فرشته و ملک، نه جن و موجود پنهانی، نه فرا بشر و فوق انسان. فعلی اخلاقی است که براساس اختیار و اراده از انسان صادر شده باشد. موضوع یا نهاد یک گزاره اخلاقی، فعل اختیاری و ارادی انسان است. محمول یا گزاره یا خبر این جمله، یا بد و خوب است، یا درست و نادرست است یا بایست و ناشایست است، یا فضیلت و رذیلت است، یا مسئولیت و وظیفه. هر گزاره ای که چنین موضوع و محمولی داشته باشد، در دایره مباحث اخلاقی می گنجد.

بحث اخلاقی در باب یک گزاره، زمانی ممکن است که احاطه رویکرد عقلانی پذیرفته شده باشد (مواجهه عرفانی با اخلاق را منکر نیستیم، اما بحث را در چارچوب رویکرد عقلانی پیش می برم). رویکرد عقلانی به اخلاق، رویکردی پرسش برانگیز است. این رویکرد، جان شنونده را به آتش می کشد؛ او از خود می پرسد: آیا من اخلاقی هستم؟ آیا فعلی که مرتکب شده ام، اخلاقی بوده است؟

این پرسش بنیادی وقتی مطرح می شود که امکان جایگزینی فاعل آن گزاره، با من و تو وجود داشته

باشد و آن فاعل، شخصی ویژه بی بدیل و بی جانشین نباشد، بلکه انسانی همانند من و تو باشد؛ ما هم بتوانیم با جای پای او بگذاریم و آن گاه داوری کنیم. اگر اخلاق، از یکی از امور خوب و بد، بایست و نایابست، شایست و ناشایسته و وظیفه و مسئولیت، فضیلت و رذیلت بحث می کند، بنابراین درباره هر چیزی که به انسان مربوط است، می توان بحث اخلاقی داشت. نه تنها می توان، بلکه باید بحث اخلاقی داشت. اگر می خواهیم کمال جو، سعادت طلب و به دنبال پیشرفت باشیم، موظف به بحث اخلاقی هستیم.

انواع مباحث اخلاقی

مسائل اخلاقی را می توان از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داد. گاهی وقت ها هنگامی که می خواهیم در مورد اخلاق ایرانیان یا اخلاق اعراب صحبت کنیم، اخلاق آن ها را توصیف می کنیم. این، اخلاق توصیفی است؛ مثلاً توصیف می کنیم که اعراب، مهمان نواز یا خشن هستند. گاهی وقت ها می خواهیم درباره این سخن بگوئیم که اصولاً خوب و بد چیست؟ وظیفه یعنی چه؟ چه کسی وظیفه را تعیین می کند؟ مسئولیت کدام است؟ منبع شایسته و ناشایست چیست؟ در این حالت مفاهیم اخلاقی و گزاره های اخلاقی را تحلیل می کنیم. این، اخلاق تحلیلی یا فرا اخلاق است که بر همه مباحث اخلاقی مقدم است. فرا اخلاق، چارچوبی به ما می دهد که بتوانیم از زاویه اخلاقی، افعال انسان ها را مورد بررسی قرار دهیم.

در مرتبه سوم، گاهی از مصادیق خوب و بد سخن می گوئیم. کلی گویی درباره خوب و بد، کار دشواری نیست، اما وقتی از ما بپرسند دقیقاً چه فعلی خوب است؟ چه کاری شایسته است؟ چه امری وظیفه ماست؟ چه چیزی مسئولیت شماست؟ کار دشوار می شود. اخلاق هنجاری یا اخلاق دستوری به این سوالات پاسخ می دهد.

نوع چهارم اخلاق که در میان ما مسلمانان از سه قسم پیشین بیشتر مطرح بوده است، بحث "علم النفس اخلاقی" یا روانشناسی فلسفی است. مباحثی از قبیل جبر و تقویض، منشأ فضایل و رذایل در انسان، از زاویه ای فلسفی، در این حوزه مورد بحث قرار می گیرند.

بحث این گفتار، فرا اخلاق یا اخلاق تحلیلی در نسبت با نهضت حسینی از یک سو و بحث اخلاق هنجاری و نهضت حسینی از سوی دیگر است. بحث ما درباره ضوابط داوری اخلاقی درباره نهضت حسینی است. درباره ضوابط اخلاقی بودن یک فعل، دیدگاه های متفاوتی وجود دارد. من در

چارچوب دیدگاهی که آن را نزدیک به واقع می دانم یا خود به آن معتقدم، سخن می گوئیم و از بررسی سایر دیدگاه ها به دلیل اجتناب از اطناپ، صرف نظر می کنم. ضابطه اخلاقی بودن یک فعل چیست؟ برای این که بتوانیم بگوئیم فعلی اخلاقی است چه از حسین بن علی (ع) سر زده باشد، چه از یکی از پیروان او، یا از هر کس دیگری، اعم از مسلمان یا غیر مسلمان، معتقد به خدا یا منکر خدا، باید از چهار ضابطه برخوردار باشد.

چهار ضابطه مقدماتی فعل اخلاقی

اولین ضابطه، سازگاری آن فعل با مجموعه افعالی است که از سوی فاعل صورت می گیرد. ما درباره این که باید چگونه باشیم، مثلاً راستگو، امانت دار، سخاوتمند و وفادار باشیم، یا چگونه نباشیم، مثلاً اهل حسد، ظلم و ربا نباشیم، باورهای مختلفی داریم. مهم ترین اصل اخلاقی بودن این است که بین باورهای مختلف ما سازگاری وجود داشته باشد. مراد از سازگاری باورها این است که تناقضی بین باورهای ما مشاهده نشود. اگر فردی را یافتیم که به امری باور دارد و هم زمان به نقیض آن هم باور دارد، او اخلاقی نیست. کسی که در یک زمان به دو امر متناقض ایمان دارد، اخلاقی نیست و افعالی که از او صادر می شود، بر اساس این ناسازگاری باوری، اخلاقی محسوب نمی شوند. بنابراین بر اساس ضابطه اول باید واری می کنیم آیا باورهای سازگار داریم یا باورهایی متناقض و ناسازگار. آیا در منظومه معرفتی ما امور متناقض، متضاد و معارض یافت می شوند، یا هر جزئی از رفتار ما جزء دیگر را تأیید می کند؟ این ساده ترین و بدیهی ترین اصل برای اخلاقی بودن است. هر یک از ما وقتی به خود مراجعه می کنیم، در می یابیم توجه برخی باورهای ما با برخی دیگر ناسازگارند. مثلاً این باور را در نظر آورید: "من تافته جدا بافته هستم؛ بنده خاص خدا هستم چون تحت سنت و مذهب منحصرأ مطلوب خداوند تربیت شده ام. به همین دلیل به جهنم نمی روم و حتماً اهل بهشت هستم." این یک باور است. آیا این باور با باور دیگر من که "هر کس عمل خیر انجام دهد، ولو به اندازه ذره ای، ثمره آن را می بیند و هر کس عمل شر انجام دهد، ولو به اندازه ذره ای، جزای آن را می بیند" (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ و مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) سازگار است؟ اگر سازگار نیست، پس من اصل اول اخلاقی بودن را ندارم. مثال های متعددی را می توان سراغ گرفت. در این مثال ها، بحث این نیست که کدام باور صحیح است و کدام باور

باطل. در این جا بحث بر سر نفس سازگاری و ناسازگاری باورهاست.

حال، در رابطه با نهضت حسینی باید پرسید: آیا حسین بن علی (ع) باورهای سازگاری داشت؟ آیا آثار به جا مانده از او و گزارش های معطوف به عمل او، نشان از یک منظومه منسجم باوری و ایمانی و اعتقادی دارد؟

دومین ضابطه فعل اخلاقی، تناسب بین هدف و وسیله است. هر کدام از ما برای رسیدن به اهداف مان وسایلی را انتخاب می کنیم. این وسایل، علی القاعده باید با هدفی که می خواهیم به آن برسیم تناسب و سازگاری داشته باشد. برای رسیدن به اهداف متعالی نمی توان از وسایل پست استفاده کرد. نمی توان با وسیله ای غیر مقدس و ناپاک و مردود به هدفی مقدس جامه عمل پوشاند. اگر از وسیله ناپاک برای رسیدن به هدف پاک استفاده کنیم، فعل ما از حوزه اخلاق خارج شده است. مثلاً اگر کسی بخواهد به فقرا کمک کند، حق ندارد با زورگیری و باج گیری، پولی را از افراد ثروتمند بگیرد و آن را بین فقرا تقسیم کند. چنین شخصی تناسب بین هدف و وسیله را رعایت نکرده است. این گفتار که "هدف وسیله را توجیه می کند"، قاعده ای خلاف علم اخلاق و ضد اخلاقی است. ما مجاز نیستیم برای رسیدن به هدف، از هر وسیله ای استفاده کنیم.

حال در رابطه با نهضت حسینی باید بپرسیم: حسین بن علی (ع) چه اهدافی را دنبال کرد و آیا از وسایلی متناسب با آن اهداف استفاده کرد؟ ضابطه سوم فعل اخلاقی، برخورداری از وجدان اخلاقی است. "وجدان"، مفهوم گنگی است. همه ما دوست داریم وجدان اخلاقی داشته باشیم، به همین دلیل باید آن را تبیین و تعریف کنیم. وجدان چیست؟ از هماهنگی تصمیم ها، مقاصد، خواسته ها، باورها و کارها، با باورهای اخلاقی به وجدان تعبیر می کنیم. اگر این باور اخلاقی، عدالت، احسان یا فضیلت است، آیا کارها، تصمیمات، مقاصد و خواسته های ما با آن ها قابل انطباق است؟ این جا دیگر بحث هدف و وسیله نیست، بحث ارزیابی خود هدف است. آیا هدف ما اخلاقی است؟ فرض کنید کسی بخواهد به لحاظ مادی زندگی بسامانی داشته باشد. این که او از چه طریقی این هدف را دنبال کند، به بحث قبل مربوط است. اما اصل این که "معیشت بسامان داشتن، اخلاقی است یا نه؟" در این جا مشخص می شود. همین پرسش را درباره قیام امام حسین نیز می توان مطرح کرد. آیا اهداف حسین اخلاقی بود؟ آیا تصمیمات

مختلفی که حسین بن علی (ع) در مقاطع مختلف اتخاذ کرد، با باورهای او سازگار بود؟

ضابطه چهارم فعل اخلاقی، منطق بی طرفی اخلاقی است. این منطق، به آن معناست که ما در موقعیت های مشابه، ارزشگذاری های مشابه داشته باشیم. یعنی اگر من در موقعیتی خاص قرار گرفتم و تصمیمی را تقدیس و تحسین کردم، این تحسین و مدح و تقدیس، ارتباطی با شخص خود نداشته باشد. خود را جای شما یا دیگری بگذارم، آن گاه بنگرم که اگر به جای شما یا او بودم، چه می کردم. این ضابطه، از سه ضابطه دیگر مهم تر و ملموس تر است.

اگر می خواهید بدانید فعلی اخلاقی انجام می دهید یا نه، خود را به جای دیگران بگذارید. اگر من به جای او بودم، آیا همان کاری را می کردم که او می کرد؟ در بسیاری موارد، با این جایگزینی خود به جای دیگری، بسیاری مدح ها و ذم ها تغییر می کنند. اگر مدح و ذم، به واسطه تغییر افراد، تغییر کرد، بدانید ارزیابی صورت گرفته، اخلاقی نیست. ارزیابی اخلاقی آن است که افراد در موقعیت های مشابه، یکسان ارزشگذاری شوند. سوگوارانه باید گفت بسیاری از ارزیابی های ما با تغییر کردن فاعل، تغییر می کنند.

قاعده زرین اخلاق

با دیگران فقط طوری رفتار کنید که رضایت می دهید در همان موقعیت با شما رفتار شود. این ضابطه، در همه مکاتب اخلاقی - فارغ از اختلافات فراوانی که با یکدیگر دارند - به صورت قاعده ای اخلاقی مطرح است. این قاعده، قاعده زرین یا طلایی نام گرفته است. هیچ دین و آیینی نیست که این قاعده، جزء تعالیم آن نباشد. در یهودیت مسیحیت بودیسم آیین کنفوسیوس و از همه مهم تر در اسلام، این قاعده استوار است. این قاعده حتی با خدپرست بودن هم ارتباط ندارد؛ چه به خدا باور داشته باشید چه نداشته باشید، می توانید بر مبنای این قاعده احتجاج کنید. همان طور که حسین بن علی (ع) در روز عاشورا، در آخرین جملات، با دشمنان خود چنین احتجاج کرد: *اِنْ لَمْ یَكُنْ لَكُمْ دِیْنُهُ فَلَا تَخَافُوْنَ الْمَعَادَ فَكُونُوا اَحْرَاراً فِی نِیْثِیْكُمْ* (اگر دین ندارید و از آخرت نمی ترسید، در دنیاان آزاد باشید).

اگر این قاعده بسیار کوتاه را در نظر داشته باشیم، یعنی همواره به یاد داشته باشیم که با دیگران فقط به گونه ای رفتار کنیم که می خواهیم در همان موقعیت، با ما آن گونه رفتار شود، آن گاه در انجام هر کاری در رابطه با دیگران، از خود خواهیم پرسید: آیا این کار من، با این قاعده، منطبق است

یا نه؟ اگر به این قاعده توجه کنیم، دیگر هیچ یک از ما ظلم نخواهد کرد، چون هیچ کس دوست ندارد مظلوم واقع شود؛ هیچ کس دوست ندارد دروغ بشنود در امانتش خیانت شود، بی گناه کشته شود و مورد غدر و فریب قرار گیرد.

این قاعده زرین، سنگ بنا و حداقل اخلاقی بودن است. هر کس ادعای اخلاقی بودن، جوانمردی و مروت دارد، باید حداقل این قاعده را رعایت کند. اجازه دهید برغم عقلایی بودن و ماقبل دینی بودن اخلاق، سند دینی این قاعده را نیز متذکر شوم تا روشن شود اولیای دین و بزرگان مذهب ما هم مانند دیگران، به ما نسبت به رعایت آن تذکر داده اند.

مستندات قاعده زرین اخلاق در اسلام

مستند اول قاعده زرین، نامه ۳۱ نهج البلاغه است. امام علی (ع) به فرزندش، حسن بن علی وصیت بلندی دارد که در آن، نکات مهم اخلاقی به غایت نیکو مطرح شده اند. امام در آن نامه می نویسد: *یا بَنی اِجْعَلْ نَفْسَکَ مِیزَانًا فِیْمَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ غَیْرِکَ فَاحْبِبْ لِغَیْرِکَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِکَ وَ اَکْرَهْ مَا تُکْرَهُ لَهَا وَ لَا تَظْلَمْ کَمَا لَا تُحِبُّ اَنْ تُظْلَمَ وَ اَحْسِنْ کَمَا تُحِبُّ اَنْ یُحْسِنَ اِلَیْکَ وَ اَسْتَقِیحْ مِنْ نَفْسِکَ مَا تَسْتَقِیحُهُ مِنْ غَیْرِکَ وَ اَرْضْ مِنَ النَّاسِ بِمَا تُرْضَاهُ لَیْسَ مِنْ نَفْسِکَ* (پسرم نفس خود را میزان و ترازویی بین خود و دیگران قرار ده، دوست بدار برای دیگران آنچه را برای خود دوست می داری و ناپسند بدار آنچه را بر خود نمی پسندی، ستم نکن آن چنان که دوست نداری مورد ستم واقع شوی، احسان کن آن چنان که دوست داری به تو احسان و خوبی شود، آنچه از دیگران قبیح و زشت می شماری، از جانب خودت نیز قبیح و زشت بشمار و از مردم پسند آنچه از خودت برای ایشان می پسندی)؛ خلاصه توصیه امام این است که اخلاقی باش، وجدان داشته باش، به خود مراجعه کن، از دیگران همان انتظاری را داشته باش که از خودت داری. به راستی آیا شیعیان علی (ع) تاکنون به این سخن امام خود توجه کرده اند؟ مسلمان بودن به زبان ساده است، اما در مقام عمل مستلزم پایبندی به چنین قواعدی است. آیا بدون رعایت قواعد اخلاقی می توان مسلمان بود؟ خوشبختانه در سخن دیگر اولیای دین نیز این قاعده به وفور یافت می شود. در کتاب ایمان و کفر اصول کافی، بابی به نام "باب الانصاف و العدل" وجود دارد. مراد از انصاف در این جا انصاف نفس است. در این باب، چند روایت با مضمون قاعده زرین وجود دارد که یکی از آن ها را نقل می کنم. پیامبر اکرم (ص) به قصد یکی از غزوات در حال حرکت بودند؛ عربی

بادیه‌نشین، افسار مرکب رسول‌الله را می‌گیرد و به ایشان می‌گوید: ای پیامبر خدا به من عملی تعلیم ده تا به بهشت وارد شوم و اهل سعادت گردم؛ پیامبر (ص) می‌فرماید: "ما أَحَبَّتْ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ الْيَكْفَ فَاتَهُ الْبِهِمُ وَ مَا كَرِهَتْ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ الْيَكْفَ فَلَا تَأْتِيَهُ الْبِهِمُ" (اصول کافی، ۱۴۶/۲، حدیث ۱۰)، یعنی آنچه را دوست داری مردم با تو انجام دهند، تو با آن‌ها انجام بده و آنچه را نمی‌پسندی مردم با تو انجام دهند، با دیگران انجام مده؛ آری قاعده طلایی اخلاق، راه سعادت و نسخه بهشتی شدن است.

روایت زیبایی دیگری در همین باب، سخنی وحی‌گونه، بین خدا و آدم (ع) است. در قسمتی از این سخن، خداوند به آدم می‌گوید: "وَأَمَّا أَلْتِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَ النَّاسِ فَتَرْضَى لِنَاسٍ مَا تَرْضَى لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ" (پیشین، حدیث ۱۳)، یعنی رابطه تو با دیگران باید بر این اساس استوار باشد که آنچه را بر خود می‌پسندی، بر دیگران هم بیپسندی و آنچه را بر خود نمی‌پسندی، بر آن‌ها نیز روا مداری. امام جعفر صادق (ع) نیز یکی

و آن‌گاه قضاوت کنیم. با همین منطق به نهضت حسینی مراجعه می‌کنیم. اگر آن‌ها که مقابل حسین (ع) ایستادند همین سؤال ساده را از خود می‌پرسیدند، آن فاجعه اتفاق نمی‌افتاد. آیا عمر بن سعد دوست داشت با او همان معامله‌ای را بکنند که با حسین (ع) شد؟ آیا عبیدالله بن زیاد، یزید بن معاویه و دیگران می‌پسندیدند بر آنان همان رود که بر حسین بن علی، (ع) و اصحابش رفت؟ پاسخ قطعاً منفی است. بر همین اساس، فاعل آن افعال شنیع در کربلا، هر کسی که بود، شایسته مذمت بود و در این سو، هر کس به جای حسین بن علی بود، باید همان کاری را می‌کرد که او کرد؛ چه پسر پیامبر می‌بود، چه نمی‌بود.

مراحل چهارگانه نهضت حسینی

حال با این چارچوب نظری و بر مبنای این چهار ضابطه اخلاق تحلیلی، واقعه تاریخی عاشورا را مورد بررسی قرار می‌دهیم. عاشورا، واقعه پرجاذبه‌ای است که پس از ۱۳۶۰ سال، همچنان ما را در کنار هم جمع کرده است. این مصیبت، پس از گذر زمانی

روایت دوم تحریف شده روایت اول است. هر کدام از این دو مورد پذیرش قرار گیرد، معاویه به موجب این معاهده، حق نداشته است درباره خلیفه پس از خود تصمیم بگیرد.

او در رجب سال ۶۰ هجری از دنیا رفت. ۷ سال قبل از این تاریخ، او زمینه‌چینی می‌کند تا خلافت اسلامی را به سلطنت موروثی تبدیل کند. وقتی از دنیا می‌رود، جانشین او، فردی است که به لحاظ اخلاقی منحط تلقی می‌شود، به لحاظ دینی نیز فردی فاسق است و از نظر ضوابط عمومی آن روز، اگر از پشتوانه زور برخوردار نبود، به هیچ وجه صلاحیت در دست گرفتن امارت را نداشت. از زاویه بحث اخلاقی ما، او در بلو امر منحط است، چون قراردادهایی را که پدرش منعقد کرده، به رسمیت نشناخته و نقض کرده است. او به عنوان وارث سلطان قبل، با عنوان خلیفه رسول‌الله و حتی در کمال وقاحت با عنوان خلیفه‌الله، زمام امور را به دست گرفت. تحلیل این عنوان، بسیار دردناک است. خلفای راشدین خود را خلیفه رسول‌الله و جانشین پیامبر می‌دانستند، اما این

هر پدیده‌ای که مردمی، توده‌ای و فراگیر شود، به نسبت نفوذش در میان مردم، به تدریج با بسیاری خرافات، خوشاینها و امور مورد رضایت عموم آلوده می‌شود و چه بسا گوهر اصلی آن کمتر مورد توجه و عنایت قرار گیرد

واژه کم‌کم تحریف شد و افرادی روی کار آمدند که خود را خلیفه‌الله نامیدند و پنداشتند جانشین خدا بر زمین هستند. یزید در اولین قدم، نامه‌ای نوشت تا از تمام شهرها برای او بیعت گرفته شود. مشخصاً یک مورد برای او حساسیت بیشتری داشت. از ساکنان مدینه سه نفر بودند که یزید روی آن‌ها حساسیت ویژه‌ای داشت: حسین بن علی (ع)، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر. درباره عبدالله بن عمر حساسیت سیاسی وجود نداشت، بنابراین یزید دستور داد او را رها کنند. تمرکز، روی حسین بن علی (ع) و عبدالله بن زبیر بود. عبدالله بن زبیر هم از مدینه گریخت و یزید او را تعقیب کرد تا سرانجام به سزای اعمالش برسد. تنها کسی که باید از او بیعت گرفته می‌شد و یزید بر آن مصر بود، حسین بن علی (ع) بود. پس، تخلف اول، نقض معاهده ۱۰ سال قبل معاویه و امام حسن (ع) به شمار می‌رود. تخلف دوم، تقاضای بیعت اجباری است. بیعت اجباری برای اولین بار در اسلام، بدعت گذاشته شد. در زمان خلفا مردم آزاد بودند با خلیفه بیعت کنند

طولانی، هنوز تازه است. اینک رئوس این واقعه را مرور می‌کنیم: نهضت حسینی دقیقاً هفت ماه به طول انجامیده است: از رجب سال ۶۰ تا محرم سال ۶۱. در این هفت ماه چهار مرحله متفاوت در نهضت حسینی قابل شناسایی است. **مرحله اول: گریز از بیعت اجباری** در سال ۶۰ هجری، سلطانی به نام معاویه بن ابی سفیان حکمرانی می‌کرد. این فرد ده سال قبل در یک معاهده با امام وقت، تعهد کرده بود پس از مرگش اداره جامعه را در خانواده خود موروثی نکند و آن را یا به شورای مسلمانان بپردازد تا آن‌ها درباره آن تصمیم بگیرند، یا به شکل صحیح‌تر، به فرد صاحب صلاحیت‌تر، یعنی حسن بن علی (ع) بپردازد. متأسفانه تاریخ آن قدر مورد تحریف قرار گرفته است که ماده دوم صلح‌نامه حسن بن علی (ع) با معاویه بن ابی سفیان، امروز با روایت‌هایی مختلف در میان ماست. برخی نوشته‌اند: بعد از معاویه امارت باید به حسن (ع) و پس از او به حسین (ع) برسد. برخی نوشته‌اند: باید به شورای مهاجرین و انصار سپرده شود. به احتمال قوی

از سه ضلع مثلث اعمال برتر را انصاف نفس ذکر می‌کند، به این معنی که به چیزی راضی نشوی مگر همانند آن را برای دیگران هم بیپسندی (پیشین، حدیث ۳). ما باید این قاعده را نصب‌العین خود قرار دهیم، آن را بر قلبمان حک کنیم و در هر کاری آن را در نظر آوریم. اگر مثلاً در بازار، کاسب هستیم و سود فراوانی را بر قیمت جنس می‌افزاییم، خود را به جای مشتری بگذاریم و از خود بپرسیم اگر من جای او بودم، آیا می‌پسندیدم با من این‌گونه رفتار شود؟ اگر در مدرسه یا دانشگاه معلم هستیم، خود را به جای دانش‌آموز و دانشجویمان بگذاریم و در ارزیابی طرف مقابل همین سؤال را از خود بپرسیم. اگر در خانه هستیم، خود را به جای همسایه‌مان بگذاریم. خود را به جای همسر و فرزندمان بگذاریم و از خود بپرسیم: کاری را که از فرزندم می‌خواهم انجام می‌دهد، اگر او به جای من بود و انجام آن را از من می‌خواست، من چه می‌کردم؟ اخلاقی بودن، به تصور و امکان جایگزینی نیاز دارد. باید بتوانیم خود را به جای احاد جامعه بگذاریم

و اگر بیعت نمی کردند، خلیفه مطابق عرف آن روز، حق تعرض به آن‌ها را نداشت. در نخستین نامه سیاسی، یزید بن معاویه به ولید بن عتبّه، حاکم مدینه نوشت: به مجرد رسیدن این نامه، حسین بن علی (ع) و دو نفر دیگر را بخواه. این مسأله را با آن‌ها طرح کن که معاویه از دنیا رفته است و آن‌ها موظفند با من بیعت کنند. اگر به راحتی بیعت نکردند، به زور از آن‌ها بیعت بگیر و اگر به زور هم بیعت نکردند، فَأَضْرِبْ عَنْقَهُمْ (گردنشان را بزن). این دستور، فارغ از این که غیر شرعی است و با مسلمات کتاب و سنت و سیره مسلمانان تا آن روز در تعارض است. اخلاقی هم نیست. اجازه دهید با ضابطه چهارم یعنی منطق بی طرفی اخلاقی آن را بررسی کنیم. اگر یزید شهروند بود و هر فرد دیگری حاکم و خلیفه می شد، آیا می پسندید اولین تصمیم حاکم این باشد که "یا با من بیعت کن یا مرگ را انتخاب کن"؟ قطعاً پاسخ هر فردی به این پرسش، منفی خواهد داد.

حسین (ع) در برابر یک بیعت تحمیلی قرار داشت. وقتی به او می گویند: "شب بیعت کن"، نمی پذیرد و می گویند: شخصی مانند من شبانه بیعت نمی کند. روز روشن در مسجد، وقتی همه مردم خبر را شنیدند، بیعت را بر من عرضه کنید، آن چه صلاح است، انجام خواهیم داد. مروان بن حکم، مشاور ولید اصرار می ورزد. حسین (ع) با صراحت می گویند: من اهل بیعت با این فاسق نیستم. حال در این شرایط حسین (ع) چه باید می کرد؟ راهی که او انتخاب می کند، خروج از مدینه است. چون اگر بماند، باید به بیعت اجباری تن بدهد. بیعت اجباری یا چه کسی؟ با کسی که دفن کننده همه ارزش های انسانی از زاویه اخلاقی و دفن کننده همه ارزش های دینی از زاویه شرعی است. با همان منطق جایگزینی، اگر من و شما در چنین شرایطی قرار می گرفتیم، باید چه می کردیم؟ آیا باید زور را می پذیرفتیم؟ یا به نحوی مبارزه می کردیم و باطل بودن موضع حریف را به همگان متذکر می شدیم؟ حسین (ع) راه دوم را انتخاب کرد. او حاضر نشد در برابر بیعت اجباری تسلیم شود. این تصویر به غایت عقلانی و اخلاقی است.

مرحله دوم: خروج علیه حکومت جائر
حسین در ماه شعبان سال ۶۰ از مدینه به مکه می رود. تا ذی الحجّه چند ماه مانده است. او تا ۸ ذی الحجّه در مکه باقی می ماند. این مرحله، طولانی ترین زمان در نهضت حسینی است. امام در مکه چند اقدام مهم انجام می دهد. به مجرد این که خبر ورود او به مکه پخش می شود، شیعیان

کوفه گرد هم جمع می شوند و او را به کوفه دعوت می کنند: کوفه در آن زمان، مقر شیعیان و مرکز حکومت در زمان علی بن ابیطالب (ع) بوده است. مضمون دعوت هم خروج علیه حاکم جائر است. افرادی آماده، از یک فرد واجد شرایط دعوت می کنند تا به شهر آن‌ها برود، امام آن‌ها شود و علیه حاکم ظالم وقت قیام کند. این نامه‌ها در سه نوبت به حسین (ع) می رسد. حسین بن علی (ع) در دو نوبت نخست پاسخ نمی دهد. او نهایت احتیاط را به کار می برد، یعنی تناسب هدف و وسیله را در نظر می گیرد. هدف او بسیار حساس است. وسایل این هدف هم باید کاملاً مطمئن باشند. بار سوم که مطمئن می شود نامه‌ها حقیقی هستند، پسر عموی مسلم بن عقیل را به عنوان پیک برای ارزیابی موقعیت، روانه کوفه می کند. مأموریت مسلم این است: "به کوفه برو و موقعیت را بررسی کن. آیا صحت دارد که ما این تعداد خواهان داریم؟" مسلم به کوفه می رود. او حامل پاسخ امام به مردم کوفه است. امام در این نامه می نویسد: "نامه شما را خواندم. متوجه شدم شما در جستجوی حق هستید. مسلم را برای ارزیابی شما فرستادم. اگر با او بیعت کنید، به من خبر خواهد داد و من عازم کوفه خواهم شد."

در این فاصله، امام خود برای بزرگان بصره نیز نامه می نویسد. این نامه‌ها خوشبختانه موجودند. امام در این نامه‌ها شرایط رهبر و حکومت را ذکر می کند: "مَا الْأَمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ وَالْأَخْذُ بِالْقِسْطِ وَالِدَائِنُ بِالْحَقِّ وَالْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ؛" او تصریح می کند که حکومت باید بر اساس قسط عمل کند و به لحاظ دینی، باید بر کتاب و سنت تکیه داشته باشد؛ حاکم، باید حابس نفس فی ذات الله باشد؛ به عبارت دیگر، او باید فردی اخلاقی باشد و بتواند خویشتن داری کند؛ یزید بن معاویه هیچ کدام از این صفات را ندارد، نه عامل به کتاب و سنت است، نه حابس نفس فی ذات الله و نه قائم بالقسط است. امام در ۸ ذی الحجّه، مکه را نیز ترک می گوید. او حین خروج، دستور می دهد کاروان خراجی را که از یمن به شام در حال حرکت است، ضبط کنند تا حق به حقدار برسد؛ حاکم ظالم حق تصرف در بیت المال را ندارد و حسین (ع) به عنوان حاکم شرعی در بیت المال تصرف می کند. این شیوه شیوه یک فرد مصمم برای به دست گرفتن قدرت سیاسی است. او عِدّه و عِدّه فراوان دارد؛ افراد بسیاری در کوفه برای او نامه نوشته اند؛ این نامه‌ها بیش از بیست هزار امضاء دارند؛ در بصره هم چنین است؛ او هوادارانی دارد که می توانند به او بپیوندند؛

کدام انسان خردمندی است که این همه دعوت را بشنود و حاکم ظالمی را هم بر صدر ببیند و لبیک نگوید؟

پاسخ خردمندان و اخلاقی حسین (ع) این است: برای زایل کردن این منکر و رفع لکه ننگ از دامان مسلمین باید قیام کرد. در این مقطع، سازگاری هدف و وسیله کاملاً مشهود است. هدف حسین (ع) اخلاقی است: نهی از منکر و اقامه عدالت؛ وسیله‌ای نیز که برای رسیدن به هدف برگزیده، وسیله‌ای معقول است: کمک گرفتن از کسانی که عاشق عدالت و حق هستند؛ او این راه را با چشم بسته طی نمی کند. او پیش تر مسلم بن عقیل را برای ارزیابی طرفداران خود فرستاده است و مسلم هم او را پاسخ داده است: برادرم، مولایم، بشتاب. پس امام با رعایت تمام احتیاط‌های لازم عقلانی و اخلاقی، مرحله جدیدی از حرکت خود را آغاز می کند. از روز ترویبه، روز هشتم ذی الحجّه سال ۶۰ تا محرم سال ۶۱ حدود ۲۲ روز فاصله است. در این فاصله چه اتفاقی می افتد که حسین بن علی (ع) از مکه خارج می شود؟ او احرام حج بسته است. به او خبر می رسد یزید بن معاویه برای ترور او افرادی را گسیل کرده تا در لباس حجاج به مکه وارد شوند و با سلاح‌هایی که در پوشش احرام حمل می کنند، حسین (ع) را در حریم خانه خدا به قتل برسانند. حسین (ع) آن چنان که نشان می دهد از کشته شدن هراسی ندارد، اما او از شکسته شدن حرمت خانه خدا بیمناک است؛ قرار است در حریم امنی که نباید قطره خونی، حتی خون غیر انسانی، در آن ریخته شود، خون او بر زمین بریزد. به علاوه، اگر حسین (ع) در حین حج کشته می شد، پیام نهضت او منتشر نمی شد. ممکن بود گفته شود او بدخواه شخصی داشته است؛ به همین دلیل احتمال داشت بحث قیام و نهضت و رسوا کردن حاکم و افشای منکرات او هیچ گاه مطرح نشود. حسین (ع) تصمیم می گیرد به کوفه بشتابد. او قبل از روز عرفه و عید قربان، با خانواده خود به سمت عراق حرکت می کند. تصمیم او، تصمیمی عقلانی و به لحاظ اخلاقی، قابل دفاع است.

مسلم در کوفه با حدود ۲۰ هزار نفر بیعت کننده مواجه می شود؛ ۱۸ هزار نفر آن‌ها در اولین اقدام، علیه عبیدالله بن زیاد وارد عمل می شوند. آن‌ها با نخستین نهیب حاکم و وعده دروغین او مبنی بر در راه بودن سپاه شام، به تدریج از گرد مسلم پراکنده می شوند. زمانی که بیعت کنندگان از مسلم بن عقیل روی برگردانند، او در خانه هانی بن عروه پنهان شد. در این جا واقعه‌ای اتفاق

افتاد که اوج اخلاق در نهضت کربلا را نشان می‌دهد. شریک بن عور از علویان، در آن خانه بستری است. عبیدالله بن زیاد، حاکم جدید کوفه که همزمان حاکمیت بصره را نیز بر عهده دارد، قرار است برای عیادت او به خانه هانی بیاید. قرار و مدار گذاشته می‌شود. شریک می‌گوید: برای از بین بردن این ملعون بهترین موقعیت فراهم شده است. پشت پرده مخفی شو! زمانی که من از تو آب خواستم، بیرون بیا و او را از میان ببر! مسلم بن عقیل، جوانی ۲۸ ساله و مانند دیگر هاشمیان، بسیار سلحشور است. وقتی عبیدالله می‌آید و شریک بن عور تقاضای آب می‌کند، مسلم وارد نمی‌شود عبیدالله حس می‌کند خطری در کمین است و با ترس و واهمه می‌گریزد. سپس شریک از مسلم می‌پرسد: چرا نیامدی؟

در این جا دو گونه روایت وجود دارد (علت تعدد روایات این است که نخستین کتب واقعه کربلا ده‌ها سال پس از آن نوشته شده‌اند. به همین دلیل در این فاصله، وقایع بسیار دگرگون نقل شده‌اند). بر اساس روایت اول، هنگامی که هانی متوجه می‌شود مسلم دست به شمشیر برده است تا مهمان خانه او را بکشد، با او مقابله می‌کند؛ در روایت دوم آمده است که مسلم در پاسخ شریک می‌گوید: وقتی شمشیر را بالا بردم، به یاد آوردم این گفته رسول‌الله (ص) را که فرمود: «الایمانُ قَیْدُ الْفِتْکِ: الْمُؤْمِنُ لَا یَفْتِکُ» (ایمان ترور را به زنجیر کشیده است؛ مؤمن ترور نمی‌کند). مؤمن در رزم، مردانه وارد میدان می‌شود و آشکارا می‌جنگد. او پشت پرده پنهان نمی‌شود. چنین کاری اخلاقی نیست. رأس فتنه در کوفه، عبیدالله بن زیاد بود. اگر او از بین می‌رفت، شاید تاریخ به گونه دیگری رقم می‌خورد.

اما مسلم به همگان درس اخلاق می‌آموزد. هر کدام از این دو روایت صحیح باشد، درس او درس اخلاق است. مهمان کنشی؟ هرگز! وقتی فردی به ایمنی به خانه مؤمن بیاید، تیغ بر او نمی‌کشد. از آن مهم‌تر، اگر روایت دوم صحیح باشد، مؤمن، بدون خبر و پنهانی به دیگری حمله نمی‌کند. او از پشت خنجر نمی‌زند. ترور در اسلام، به نص رسول‌الله (ص) حرام است. از این اخلاقی‌تر، چه می‌توان سراغ گرفت؟ از این روست که می‌گوییم کربلاییان پیروزند، حتی اگر در خاک به خون در غلطیده باشند؛ چون آن‌ها اخلاقی عمل کرده‌اند. پس از این مسلم، و بعد هانی، هر دو به غدر و فریب و به صورتی غیر اخلاقی کشته می‌شوند.

مرحله سوم: تصمیم عزیمت به سرزمین ثالث
وقتی خبر شهادت آن دو به حسین بن علی (ع) می‌رسد، او در راه است و هنوز به منزل کربلا وارد نشده است. امام، در منزل ثعلبیه تصمیم به بازگشت می‌گیرد؛ آن امام پیروز خوانده شده دیروز که پیروان، منتظر او بودند؛ اکنون امامی بی‌مأموم است. پیروان او نقض عهد کردند و حسین (ع) را به راهی کشاندند که خود، جرأت قدم گذاشتن در آن را نداشتند؛ حسین بن علی (ع) در اولین برخورد با لشکر کمتر از ۱۰۰۰ نفر حر بن یزید ریاحی به صراحت می‌گوید: «أَتَى لَمْ أَتِكُمْ حَتَّى أَتَتْنِي كَتَبِكُمْ» یعنی من سر خود نیامده‌ام. شما دعوت کردید؛ امام یکایک آن‌ها را به نام می‌خواند و دعوت‌نامه‌هایشان را نشان می‌دهد. حر متواضعانه می‌گوید: یا حسین! من نامه ننوشته‌ام! اما لشکریان او، جملگی سر به زیر می‌اندازند؛ مهر انگشتی آن‌ها پای دعوت حسین بن علی (ع) است. حسین (ع) می‌گوید: «وَأَنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَكُنْتُمْ لِقَدُومِي كَارِهِينَ أَنْصَرَفْتُمْ عَنكُمْ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ» یعنی اگر به عهد و نامه خود عمل نمی‌کنید و نسبت به قدوم من کراهت دارید، باز می‌گردم به جایی که از آن به سوی شما رو کردم. این عبارات حسینی برای آن‌ها که می‌پندارند حسین (ع) با یک منطق واحد در شرایط متفاوت پیش رفته هشدار برانگیز است. حسین (ع) منزل به منزل تحلیل کرد، تصمیم گرفت و پیش رفت. او در این منزل، قصد بازگشت می‌کند. امام از حر می‌پرسد: این جا چه می‌کنی؟ می‌گوید: مأمور به جنگ نیستم، مجاز نیستم تو را آزاد بگذارم تا به کوفه بروی، مجاز نیستم اجازه دهم به حجاز (مکه و مدینه) بازگردی. یا بیعت کن یا راه خود بگیر و به جایی برو که نه حجاز باشد و نه عراق. عراق، پایگاه شیعیان است؛ همان افرادی که متأسفانه نقض عهد کردند و پیمان شکستند و حجاز نسبت به شام، برای حسین (ع) امن‌تر است. در این مقطع حسین (ع) تصمیم به بازگشت می‌گیرد، اما دیگر نه راه پس دارد و نه راه پیش. این مقطع، کمتر در منابع ما مورد توجه قرار می‌گیرد. این مقطع، عقلانیت فعل حسین (ع) را بیش از هر زمان دیگری اثبات می‌کند. امام بار دیگر بر عدم بیعت تأکید می‌کند. بنابراین، گریزی از ادامه راه ندارد. اما آیا این تصمیم، اخلاقی است؟

سیدالشهداء دوباره کاری اخلاقی انجام می‌دهد. او به محض شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل، همه اصحاب را فرا می‌خواند. می‌فرماید: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا أَلِيهِ رَاجِعُونَ» آن چه ما می‌پنداشتیم، اتفاق

نیفتاد. کوفیان، غدر کرده‌اند و فریبمان داده‌اند. دعوت کردند، اما مهمان خود را کشتند. بدانید انتهای راهی که می‌رویم، زندگی دنیوی نیست؛ زندگی جاوید و شهادت است؛ هر که می‌خواهد، بازگردد، بیعتم را شکستم. "اخلاقی بودن، با اختیار همراه است. حسین بن علی (ع) هیچ کس را با زور به همراه خود نمی‌برد. همه، خود آمدند؛ عاشقانه آمدند؛ این راه، راه با سر رفتن است؛ نه با زنجیر کشیده شدن و زیباترین و اخلاقی‌ترین صحنه، صحنه جذب سپهسالار لشکر مقابل، حر بن یزید ریاحی، است. امام چنان زیبا عمل می‌کند که حر، ندای وجدان خود را می‌شنود: «ای حرا! تو در کجا، در کدامین نقطه ایستاده‌ای؟ این طرف، یا آن طرف؟ به کجا روانه‌ای؟ کدامین سو؟ فردا، چه پاسخ خواهی داد؟»

نکته‌ای که در سراسر نهضت حسین موج می‌زند، امر به معروف و نهی از منکر است. از امر به معروف و نهی از منکر می‌توان تلقی اخلاقی داشت. معروف، چیزی جز ارزش‌های اخلاقی نیست و منکر، چیزی جز ضد ارزش‌های اخلاقی. حسین (ع) آمده است تا ارزش‌های اخلاقی را در جامعه بگستراند و ضد ارزش‌هایی را که رفته رفته غلبه و سیطره پیدا می‌کنند، از عمق جامعه بزداید. او در هر منزلی بر این هدف تأکید می‌کند. البته امام به بحث شرعی "امانه سنت و احیای بدعت" نیز فراوان توجه دارد.

مرحله چهارم: شهادت با عزت در نبرد نابرابر
در منزل کربلا، آخرین نامه عبیدالله بن زیاد می‌رسد. او عمر بن سعد را به عنوان سپهسالار معرفی می‌کند و به او می‌گوید: حسین را محاصره کن، بر او تنگ بگیر، آب را از او و خانواده‌اش دریغ کن، یا از او بیعت بگیر، یا سرش را نزد من بفرست؛ و حسین (ع) در این مرحله، که دو تا سه روز بیشتر به طول نینجامید، می‌گوید: «هیهات منا الذلّة» (دور است از ما ذلت)؛ در چنین شرایطی، در انتهای راه، او جنگ با عزت و شرافتمندانه را می‌پذیرد. اگر ما منطق مرحله چهارم را بر منطق‌های سه مرحله قبل تحمیل کنیم یا تعمیم دهیم، این نهضت را تحریف کرده‌ایم. در هر چهار مرحله، حسین دقیقاً عقلانی و اخلاقی رفتار کرده است. به راستی، اگر من و شما به جای او بودیم، چه می‌کردیم؟ آیا جز همان کاری که او کرد؟ جالب آن است که بدانیم کوفه در سال ۱۷ هجری توسط پدر عمر بن سعد، سعد بن ابی وقاص، تأسیس شده است. این شهر، لشکرگاه و مأمن سپاه بوده است. کوفه در زمان امام علی (ع) به دلیل

موقعیت جغرافیایی اش به عنوان مرکز حکومت انتخاب می شود. عمر بن سعد باید انتخاب کند. او بیش از هر کس، فضایل حسین بن علی (ع) را می شناسد، اما انتخاب دیگری می کند. مراقب باشیم ما در چنین موقعیتی قرار نگیریم یا اگر قرار گرفتیم، درست و اخلاقی انتخاب کنیم. عمر بن سعد بین یک دو راهی قرار دارد: یا سر حسین (ع) را بفرستد، یا از امارت ری، که در آن زمان بسیار آباد و با ارزش بوده است، صرف نظر کند. او امارت را انتخاب می کند. به راستی اگر جای عمر بن سعد و حسین بن علی (ع) را عوض می کردیم و از عمر بن سعد می پرسیدیم: "چه باید کرد؟" چه جوابی می داد؟ قطعاً، جوابش چیزی نبود که انتخاب کرد. به همین سبب کار او اخلاقی محسوب نمی شود.

در این جا دو فعل دیگر هم اتفاق می افتد که اخلاقاً درس آموز هستند. درس اول این که هر چه اصحاب در مقابل بدگویی های سپاه اموی برافروخته می شدند و قصد حمله را می کردند، حسین (ع) متذکر می شد: آغاز به جنگه در مرام اهل بیت نیست. حسین (ع) در چنین شرایطی، در انتهای راه عزتمندان به جنگ تن می دهد. درس دوم این است که ما به لحاظ دینی حق نداریم آب را بر دشمنان خود بیندیم. به لحاظ اخلاقی هم با همان ضابطه چهارم، اگر جایمان

زیباترین نکته در نهضت حسینی که اجازه می دهد آن را تحلیل اخلاقی کنیم، آن است که حسین (ع) بر عنصر اختیار، فراوان تأکید می کند

را عوض کنیم، آیا حاضر می شویم تشنه بمانیم؟ حداقل ۲۴ ساعت یا بیشتر، آبی به سپاه حسین بن علی (ع) نمی رسد. این سپاه حدود ۷۰ تا ۸۰ مرد دارد. معادل همین عده هم زنان و کودکان هستند، از کودک شیرخوار گرفته تا فرد بیمار. مشخص است اگر هوا گرم باشد و آبی وجود نداشته باشد، مشکل فراوان می شود.

مکالمه هایی که بین عباس بن علی (ع) به عنوان علم دار و سقای لشکر کربلا با عمر بن سعد و هم قبیله ای هایش انجام گرفت، اوج برخورد اخلاق و ضد اخلاق را به نمایش می گذارد. عباس بن علی (ع) می پرسد: تو راضی می شوی سیراب باشی، اما کودکان منسوب به پیامبر تشنه باشند؟ مسأله را از زاویه دینی ننگرید. از انتساب کودکان به پیامبر بگذرید. آیا راضی می شوی تو سیراب باشی، اما کودکی روبروی تو چند روز تشنه باشد؟ قطعاً اگر عمر بن سعد به وجدان خویش مراجعه می کرد، پاسخ منفی می داد، اما او خلاف وجدان اخلاقیش عمل کرد.

ارزیابی اجمالی نهضت حسینی از منظر اخلاقی
 حال ۴ ضابطه فعل اخلاقی را در رابطه با نهضت حسینی مرور می کنیم. آیا بین باورهای حسین بن علی (ع) سازگاری بود؟ پاسخ این است: حسین (ع)، باورهایی به غایت سازگار داشت. باورهای او از سخا، جود، شجاعت، ستم ستیزی و وفای به عهد، همگی در منظومه ای سازگار قابل جمع هستند (ضابطه اول). وسایلی که او برای رسیدن به اهدافش برگزیده بود، همگی متناسب بودند (ضابطه دوم). اهداف امام نیز اخلاقی بودند. خواسته ها، کارها و باورهای او، همگی با باورهای اخلاقی سازگار بودند (ضابطه سوم). حسین (ع) اگر در حالت و موقعیت یک خروجی نبود، اگر در موقعیت یک حاکم بود، همان می کرد که در زمان گذشته، پدرش علی (ع) کرده بود. علی (ع) با کسانی که علیه او خروج کرده بودند، یا حاضر به بیعت با او نشده بودند، چه کرد؟ آیا بیعت را به کسی تحمیل کرد؟ آیا کسی را با زور به پذیرش حکومتش فرا خواند؟ آیا عبدالله بن عمر، حسان بن ثابت، أسامه بن زید و دیگرانی که در زمان او بودند و نام ۲۵ نفر آن ها در تاریخ مانده است، یکی به مرگ غیر طبیعی مرد؟ (ضابطه چهارم).

از این روست که می گویم منطق اهل بیت، منطقی پیروز است. آن ها با مخالفان خود منطقی و اخلاقی برخورد کردند. برخورد اخلاقی با مخالف سیاسی، یعنی این که حتی اگر جای حاکم و محکوم عوض شود، تفاوتی در برخورد ایجاد نشود. حسین (ع) همان را می خواست که در زمان پدرش به مخالفان سیاسی داده شده بود و آن، حق مسلم هر مخالف سیاسی است: از ما بیعت اجباری نخواهید! این که افرادی را بر سر دو راهی بیعت یا مرگ قرار دهند، این اخلاقی نیست. ما حتی باور نداریم رسول خدا (ص) هم مردم را بین اسلام یا مرگ مخیر کرده باشد؛

این تهمت دشمنان اسلام به پیامبر رحمت (ص) است. کتابی که منطقی آزادی در گزینش دین است - "لا اکراه فی الدین" - کجا می تواند به زور شمشیر کسی را به اسلام بخواند؟

ارزیابی اخلاقی همراه بردن خانواده به معرکه
 در چارچوب بررسی اخلاقی نهضت حسینی، سؤال مهمی مطرح می شود. حسین (ع) به تنهایی به کربلا نرفت. او خانواده خود، حتی کودکان و شیرخوارگان را نیز همراه برد. در شام غریبان، اهل بیت حسین (ع) رنج ها کشیدند و مرارت ها بردند. آیا کاری که حسین (ع) کرد، اخلاقی بود؟ آیا لازم بود خانواده اش متحمل چنین رنجی شوند؟ آیا نمی توانست پیش بینی کند که در این سفر پر خطر، مشکلات فراوانی پیش خواهد آمد؟ از جمله این که احترام زنان و کودکان را نگاه نخواهند داشت و حرمت بیماران را رعایت نخواهند کرد؟ آیا نمی توانست طوری رفتار کند که چنین رنجی بر خانواده اش وارد نیاید؟ کسی می تواند چنین سؤالی را مطرح کند که به حسین (ع) و افعال حسین (ع) "قدیسانه" نظر نکند، "عاقلانه" بنگرد و جرأت پرسیدن به خود بدهد. وقتی حسین (ع) گفته است: "لکم فی أسوه" (من برای شما اسوه و الگو هستم)، این الگو باید الگویی سازگار باشد و همه موارد و افعالش با باورهای اخلاقی بخواند. آیا همراه بردن خانواده، فعلی اخلاقی بود؟

در پاسخ می توان پنج وجه را در دفاع از کار حسین (ع) برشمرد. نکته اول: اگر حسین (ع) آن ها را با خود نمی برد، چه ضمانتی برای به مخاطره نیفتادن آن ها وجود داشت؟ رها کردن خانواده ای بی سرپرست، در شهری خشن و وحشی که توسط حاکم و والی ستمگری اداره می شد که به هیچ اصل اخلاقی و دینی پایبند نبود با کدام دلیل اخلاقی و عقلانی قابل دفاع است؟ سلاطین ستمگر، رویه شان این بود که هر زمان فردی لب به انتقاد می گشود و به مخالفت برمی خاست، تنها او را مجازات نمی کردند، بلکه همه خانواده اش را مشمول مجازات می دانستند. اگر حسین (ع)، زینب (س)، ام کلثوم، سکینه و دیگر زنان و کودکان را همراه نمی برد، هیچ ضمانتی برای امنیت و به مخاطره نیافتن آن ها وجود نداشت.

نکته دوم: زیباترین نکته در نهضت حسینی که اجازه می دهد آن را تحلیل اخلاقی کنیم، آن است که حسین (ع) بر عنصر اختیار، فراوان تأکید می کند. زنان اهل بیت به اجبار همراه حسین (ع) نرفته اند؛ خود خواستند که با حسین (ع) همراه

شوند؛ آن‌ها با اراده و اختیار با حسین (ع) رفتند؛ کسی که با اختیار فعلی را انجام می‌دهد، شایسته تحسین اخلاقی است، اگر هدفش هدفی متعالی باشد. چه کسی می‌تواند بگوید زینب (س) به جبر و زور، با حسین (ع) همراهی کرد؟ از کودکان بحث نمی‌کنیم، چون آن‌ها همراه مادران و خواهران‌شان بودند، ولی بحث اخلاقی درباره زنان به قاعده تمام است. آن‌ها با اختیار رفته‌اند. نکته سوم: حسین (ع) در دو مقطع همه همراهانش را آزاد کرد؛ بیعت را لغو کرد و گفت: بازگردید! آن‌ها با من کار دارند و تا مرا نیابند، دست از سر ما بر نمی‌دارند، اما با شما کاری ندارند؛ از تاریکی شب استفاده کنید و بازگردید. مورد اول، که پیش‌تر ذکر آن رفت، منزل تبلیه است، زمانی که خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به گوش سیدالشهداء رسید. مورد دوم، شب عاشورا است. امام در تاریکی شب به اصحاب می‌گوید: خودتان بروید و خانواده مرا با خود ببرید. امام بر این امر تأکید می‌کند؛ اما نه اصحاب می‌روند و نه اهل بیت؛ همگی می‌مانند. زینب این راه را آگاهانه انتخاب کرد. به زینب (س) نباید همچون زنان ضعیف و ناآگاه از حقوق اخلاقی و دینی‌شان نگریست. زینب (س)، قهرمانی همچون حسین (ع) است و از او چیزی کم ندارد.

نکته چهارم: نقش زینب (س) پس از شهادت حسین بن علی (ع)، نقش اول است، نه نقش اول زن! نقش انسان اول است؛ اگر این نقش، در زمان حیات حسین (ع)، نقش اول زن است، پس از حسین (ع)، قهرمان اصلی زینب (س) است و نه علی بن حسین (ع) که بیمار است و نه هیچ مرد دیگری، که اساساً مردی نمانده است، همه را از دم تیغ گذرانیده‌اند و سرهایشان همنشین کجاوه اسیران است. در چنین شرایطی، فقط زینب (س) است که می‌تواند پیام‌رسان نهضت حسین (ع) باشد. اگر حسین بن علی (ع) خانواده‌اش را با خود نمی‌آورد و زینب (س) و ام‌کلثوم در این قافله نبودند، چه کسی سخن می‌گفت؟ چه کسی افشاگری می‌کرد؟ چه کسی روشنگری می‌کرد؟ نکته پنجم: حضور کودکان و شیرخوارگان، رقت برانگیزترین صحنه‌ای است که اهالی آن روز شام و کربلا به چشم خود دیدند. هر کس در این صحنه نقش خود را دارد، حتی شیرخوارگان! آن‌ها هم توانستند پیام مظلومانه حسین (ع) را به گوش تاریخ و مردمان برسانند و بسیاری از وجدان‌های

خفته را بیدار کنند. بر اساس این پنج نکته، می‌توان گفت حسین (ع) تصمیمی خردمندانه و عاقلانه گرفت. اهل بیت حسین (ع) در نهضت او نقشی بسیار حیاتی ایفا کردند.

چرا از میان ائمه اهل بیت، تنها حسین (ع) قیام کرد؟

در این جا سؤال دیگری مطرح است که احتمالاً بسیاری از اذهان را به خود مشغول کرده: چرا حسین (ع) قیام کرد، اما علی بن ابی‌طالب (ع) قیام نکرد؟ نمی‌گوییم چرا حسن بن علی (ع) قیام نکرد؟ چرا امامان بعد از حسین (ع)، چون حسین (ع) نکردند؟ مگر در زمان آن‌ها حکام ظلم و جور بر سر کار نبودند؟ مگر انحراف در شاکله اصلی جامعه، پس از پیامبر (ص) آغاز نشده بود؟ این سؤال، بویژه در چارچوب تفکر سنتی - که صحنه پس از رحلت رسول‌الله (ص) را به گونه‌ای ترسیم می‌کند که همه چیز از دست می‌رود و انحراف اساسی آغاز می‌شود - سؤالی پرسیدنی است. این پرسش، در مقابل اندیشه سنتی، پرسشی بسیار حیاتی است. انحراف اساسی پس از پیامبر آغاز شد. چرا علی بن ابی‌طالب (ع) همان کاری را نکرد که فرزندش انجام داد؟ البته باز هم امکان پرسش برای اندیشه‌ای وجود دارد که قدیسانه به ائمه ننگرد، بلکه آن‌ها را انسانی و عقلانی ارزیابی کند. در صورت دوم باید به دنبال تفاوتی باشیم. آن تفاوت چه بود؟

در زمان حسین (ع)، انحراف اساسی پنهان در اکثریت مردم، همراه با بیعت اجباری بود. باید به این قیود توجه کرد. اغلب این قیود، هم‌زمان با هم، در زمان دیگر ائمه جمع نبودند. نمی‌گوییم پس از رسول‌الله (ص) انحراف وجود نداشت، اما انحراف آن قدر نبود که پنجاه سال بعد شاهد آن بودیم. سال دهم هجری هم انحراف وجود داشت، به وصایای پیامبر توجه نمی‌شد، به افضلیت و اعلمیت و اتقائیت نماینده اهل بیت عنایتی نشد؛ اما این گونه نبود که عدالت به کلی از صحنه خارج شده و افعال رسول‌الله (ص) همگی به طاق نسیان گذارده شده باشد؛ به همین دلیل امام علی (ع) در نهج‌البلاغه و در خطبه شقشقیه، با آن که خود را احق و اولی به زعامت مسلمین می‌داند، بیش از این نمی‌گوید: "روش بسیار خشنی در زمان خلفای قبل از من به کار گرفته شد." امام به روش، انتقاد دارد، اما مصالح دیگری هم هست که باعث می‌شوند "استخوان در گلو و خار در چشم" صبر کند. اگرچه برای

بیعت فشار وجود داشته است، اما علی (ع) با اکراه و اجبار، همچون حسین (ع) دعوت به بیعت با ظالم نشد.

دیگر ائمه، همچون حسین (ع) یا چنین بیعتی مواجه نشدند. حکام قبل از یزید، مانند او فاسق و فاجر نبودند یا حداقل، ظاهر را حفظ می‌کردند؛ پدر یزید، معاویه، بسیار ظاهرساز بود؛ او در میان مردم با عنوان کاتب وحی شناخته می‌شد؛ خلفای قبلی هم خوشنام بودند و هیچ کدام، با یزیدین معاویه قابل مقایسه نبودند. مهم‌ترین عاملی که بین زمان امام حسین (ع) و دیگر ائمه تفاوت ایجاد می‌کند، جهل اکثریت مردم است. اهالی شام در این که علی بن ابی‌طالب (ع) نماز می‌خوانده است، تردید داشته‌اند! بهتر است بگوییم یقین داشته‌اند که او نماز نمی‌خوانده است! پنجاه سال پس از پیامبر، نسل جدیدی بر سر کار آمده که رسول‌الله (ص) را ندیده و محضر او و خلفا را درک نکرده است؛ این نسل اسلام را با زبان معاویه می‌شناسد؛ امویان، بلندگوی مسلمانی شده‌اند! اما شرایط، نه پس از حسین (ع) این گونه است و نه پیش از حسین (ع). پیش از حسین (ع) این گونه نیست، چون علی (ع) در جامعه و زمانه خود، شخصیتی شناخته شده است؛ امام حسن (ع) هم چنین بوده است. پس از حسین (ع) هم، به برکت خون مظلومانه او، بین خط اسلام بدلی امویان و خط اسلام اهل بیت تمایزی اساسی نهاده شد. هر چه بود، وقایعی بود که در عصر سلطنت معاویه رخ داد. بنابراین، انحراف اساسی در زمان حسنین اتفاق افتاد؛ این انحراف، در ذهن و ضمیر اکثر مردم، بویژه اهالی شام، مجهول بوده است. هیچ حاکمی تا زمان یزیدین معاویه، دست کم در ظاهر، به میزان او، فاسق و فاجر و به دور از اسلام نبوده است.

در منابع سنتی ما، تاریخ طوری تصویر می‌شود که این سؤال برای شنونده ایجاد می‌شود: اگر این گونه است که شما می‌گویید، پس چرا علی (ع) قیام نکرد؟ اما واقعیت این است که مسأله آن گونه که تصویر می‌شود، نیست؛ وگرنه، علی (ع) خردمندتر از آن بود که در مقابل انحراف‌های اساسی و بنیادی، سکوت پیشه کند. او سخن خود را گفت، ولی بیش از سخن گفتن و انتقاد کردن را برای خود مجاز ندانست. اما حسین (ع) در برابر یک بیعت تحمیلی قرار می‌گیرد. راهی که او انتخاب می‌کند، خروج از مدینه است، چون اگر بماند، باید به بیعت اجباری تن بدهد. با ظالم بیعت

نمی‌کنم! این تصمیم، به غایت عقلانی و اخلاقی و قابل دفاع است.

تعارض اصل حفظ جان با اصل پاسداری از حقیقت

نکته سوم که به تحقیق و تفحص تاریخی بیشتری نیاز دارد، آن است که حسین (ع) در مقابل یک دو راهی واقع شده: از یک سو "و لا تَلْفُتُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ" (خود را با دست خود به هلاکت نیندازید) اصلی انسانی و قرآنی است؛ در حد طاقت وزنه بردارید! خود را به کشتن ندهید! و از سوی دیگر، اصل پاسداری از حقیقت، دغدغه اصلاح، فریضه امر به معروف و نهی از منکر و شفقت بر خلق است که آن هم اصلی انسانی و حکمی دینی است. در تعارض این دو اصل اخلاقی چه باید کرد؟ بنا بر اصل اول بیعت با یزید مجاز و بنا بر اصل دوم بیعت، ممنوع و مبارزه با جائر، واجب است. راستی در این میان کدام فعل اخلاقی است؟

به این تعارض، پاسخ‌های متفاوتی داده شده است. منابع دینی ما، غالباً نهضت حسینی را نهضتی مقدس، از پیش طراحی شده و بر اساس روایت گونه "أَنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا" ترسیم می‌کنند (خدا می‌خواهد تو را کشته ببیند). گویی حسین (ع) از آغاز می‌دانسته است که برای شهادت می‌رود و از این رو، نهضت او، نهضتی در خدمت شهادت است. در دهه پنجاه و شصت تلقی دومی نیز در ایران بسیار ترویج شد و آن، این بود که حسین (ع) برای اقامه حکومت و عدالت برخاست، چرا که حق جز با به دست گرفتن قدرت سیاسی و تشکیل حکومت، امکان تحقق نداشت. اگر مراحل مختلف نهضت حسینی را تفکیک نماییم و در هر مرحله، اخلاقی بودن فعل او را تحلیل کنیم، برای حل مشکل تعارض به پاسخ سومی دست می‌یابیم. حسین (ع) در مرحله اول قهرمانی آزاده است. او زیر بار ذلت بیعت اجباری با فاسق و ظالم نمی‌رود؛ در این مرحله، نه بحث شهادت مطرح است و نه بحث حکومت؛ صرفاً برخوردی سلبی و منفی با حکومت جائر مطرح است. در مرحله دوم با توجه به دعوت مکرر اهالی کوفه، حسین (ع) برای اقامه حق و عدالت بر حکومت جائر خروج می‌کند و به قصد به دست گرفتن قدرت سیاسی و تشکیل حکومت به سمت عراق می‌رود. در مرحله سوم پس از ادبار کوفیان و شهادت مسلم و هانی تصمیم به عزیمت به سرزمین ثالثی غیر از حجاز و عراق می‌گیرد.

در این مرحله نه بحث حکومت است، نه بحث جنگ و شهادت. در مرحله چهارم یعنی پس از محاصره و سختگیری و دو راهی بیعت و جنگ، حسین (ع) جنگ و شهادت را انتخاب می‌کند. حسین (ع) در هر مرحله، وظیفه دینی و اخلاقی خود را با دقت تعیین کرده است.

در تعارض اصل حفظ جان با اصل حفظ حقیقت، حسین (ع) کاری عقلایی و ایثارگرانه انجام داد. در زمانی که جامعه به سوی انحرافی اساسی و بنیادی پیش می‌رود، تا جایی که سکوت به قیمت دفن حقیقت تمام می‌شود، اعتراض به باطل اگر چه به قیمت از دست دادن جان و پرده‌گشایی از حق، الزام اخلاقی و وجوب شرعی دارد و حسین (ع)، اسوه مؤمنان و سمبل سلوک اخلاقی است.

افعال حسینی: قدیسانه و فرابشری یا عقلایی و بشری؟

تحلیل عقلایی نهضت حسینی و مطالعه دقیق دیالوگ‌هایی که بین حسین بن علی (ع) و چهره‌های شاخص مدینه، مکه و کوفه رد و بدل شده است، حقایق بسیاری را به ما نشان می‌دهد. گفت‌وگوی حسین بن علی (ع) با شخصیت‌هایی چون محمد بن حنفیه (محمد بن ابوبکر)، شخصیت دوستدار و محب حسین، عبدالله بن عمر پسر خلیفه دوم، عبدالله بن عباس مفسر بزرگ قرآن، عبدالله بن جعفر و عبدالله بن زبیر بسیار درس آموز است. جالب این جاست که اکثر این افراد زمانی که حسین بن علی (ع) قصد خروج از مکه را دارد، او را از رفتن به عراق نهی می‌کنند. این گفت‌وگوها به ما نشان می‌دهد نخبگان عصر حسین (ع) با او همچون یکی از "علمای ابرار" مواجه می‌شده‌اند و نه یک فرا انسان. از این گفت‌وگوها هیچ سند معتبری در دست نیست که نشان دهد تلقی معاصرین امام حسین (ع) از ایشان همان تلقی‌ای بوده باشد که متکلمان بعدی از حسین (ع) و دیگر ائمه داشته‌اند. سخنان امام حسین (ع) نیز سخنانی به غایت خردمندانه، حسابگرانه و انسانی است. اگر کسی صرفاً بر اساس علم غیب و لدنی از همه مسائل مطلع باشد، به گونه دیگری تصمیم می‌گیرد. شیوه سلوک حسینی همچون یک انسان آگاه، پیش‌بین، خردمند، عالم به کتاب و سنت و مهذب است؛ نه همچون یک قدیس مطلع از ماکان و مایکون و ماسیکون.

در اثبات این مدعا کافی است به قدیمی‌ترین تاریخ‌هایی که اکنون در دسترس است، مراجعه کنیم. به عنوان مثال می‌توان به مقتل ابی مخنف

که قطعاتی از آن در تاریخ طبری به جا مانده، رجوع کرد. همه تواریخ با فاصله یکی دو قرن نوشته شده‌اند. هر چه این تاریخ‌ها قدیمی‌تر هستند، چهره انسانی ائمه آشکارتر است و هر چه کتب تاریخی از زمان آن‌ها دورتر می‌شوند و از قرن چهارم و پنجم به قرن نه و ده می‌رسند، شاخ و برگ‌های غالیانه در آن‌ها افزایش می‌یابند. کتاب "اسرار الشهادة" ملای دربندی، مصداق بارز یک برخورد غالیانه با نهضت عاشورا است: "روزی که به جای بیست و چهار ساعت، هفتاد و دو ساعت است! این، کمترین برخورد غلوآمیز مندرج در این کتاب است. تمام این واقعه کمتر از چهار یا پنج ساعت در روز دهم محرم اتفاق افتاده است.

منطق اخلاقی حسین، منطقی بسیار درخشان است. اسوه بودن پیامبر اکرم (ص) - لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ - یا اسوه بودن ابراهیم خلیل الرحمن (ع) یا حسین بن علی (ع) بر اساس قاعده زرین اخلاق، زمانی میسر است که امکان جایگزینی بین اقتدا کننده و مقتدا وجود داشته باشد. حتی اگر رسول الله (ص) هم برای ما مقتداست، ما نمی‌توانیم به حیثیت "یلی الربی" او اقتدا کنیم؛ ما می‌توانیم به آن حیثیت "أَمَّا أَنَا بِشَرِّ مِتْلِكُمْ" او اقتدا کنیم، "یوحی الی" او که در اختیار من و شما نیست. خدا فرموده است: الگوی تان پیامبر من باشد، یعنی همان بشری که به استثنای وحی، همچون شما و از جنس شماست. علی (ع) و حسین (ع) و دیگر ائمه هم انسان‌هایی همانند ما، اما برخوردار از علم مأخوذ از پیامبر (ص) و تهذیب نفس فراوان هستند. به این دلیل است که آن‌ها را به عنوان امام و الگو برای ما معرفی کرده‌اند.

چهار ضابطه رجحان قرائت اهل بیت نبی از اسلام

در سال‌های گذشته سه ضابطه را در رجحان قرائت اهل بیت بر دیگر قرائت‌های اسلامی بر شمرده و گفته‌ام قرائت علوی از اسلام نبوی، عقلایی‌تر، عادلانه‌تر و عارفانه‌تر است. اگر ما به شرافت شیعه علی بودن مشرف هستیم - که امیدوارم آگاهانه باشد و بتوانیم آن را در عمل نشان دهیم و نه صرفاً به تلقی زبان - به دلیل این ضوابط است. در این جا می‌خواهم ضابطه چهارمی را به آن ضوابط اضافه کنم. آنچه آمد، مقدمه‌ای برای ذکر این ضابطه بود. قرائت اهل بیت، اخلاقی‌تر از دیگر قرائت‌هاست. اسلام علوی، اسلام حسنی، اسلام حسینی، اسلام سجادی،

اسلام باقری، اسلام صادقی، اسلام کاظمی و اسلام رضوی، اسلامی اخلاقی تر از اسلام‌های دیگر است؛ دیگر روایات از اسلام هم قابل احترام هستند؛ آن‌ها هم اسلام هستند، اما به واسطه تقرب بیشتر علی (ع) و آل علی (ع) به رسول‌الله (ص)، قرابت معنوی و محتوایی این قرائت با اسلام رسول‌الله (ص) بیشتر است و اگر جز این باشد، امکان تأسی به این قرائت وجود نخواهد داشت.

دعای مکارم‌الاخلاق، مانیفست اخلاقی اسلام اهل بیت (ع)

بخش آخر این گفتار، اشاره به یک الگوی اخلاقی در منابع اهل بیت است. سختم را با دعایی منقول از علی بن‌الحسین (ع) به پایان می‌رسانم. پیش‌تر در مجالی دیگر، دعا‌های اصیل شیعه را بر شمردم: دعای کمیل، دعای ابوحزمه ثمالی و دعای عرفه؛ در بین زیارت‌ها، زیارت امین‌الله و در بین مناجات‌ها، مناجات شعبانیه. ویژگی این ادعیه و زیارت‌ها توحیدی بودن آن‌هاست؛ در آن‌ها انسان مستقیم به در خانه خدا می‌رود. متناسب با تحلیل اخلاقی نهضت حسینی، می‌توان گفت مانیفست اخلاقی اسلام اهل بیت، دعای "مکارم‌الاخلاق و مرضی الأفعال" (دعای بیستم صحیفه سجاده) است. امیدوارم بگوئیم با این دعا مانوس شویم و از آن مهم‌تر، مضامین عالیه این دعا را در جانمان متجلی و در رفتارمان منعکس کنیم. این دعا از سیدالساجدین، امام زین‌العابدین (ع)، تنها بازمانده ذکور نهضت کربلا از فرزندان سیدالشهداء است. دعا ۲۰ بند دارد و هر بند، با صلوات بر محمد (ص) و آل محمد (ص) آغاز می‌شود. این دعا به لحاظ محتوایی زیباترین فضایل انسانی را در خود متجلی کرده و دارای نکاتی است که می‌تواند به عنوان ضابطه برای سنجش دعا‌های دیگری که در صحت و اصالت آن‌ها تردید داریم، به کار رود.

این دعا، توحید محض است؛ ویژگی اصلیش الگوی اخلاقی‌ای است که در آن ترسیم شده: الگوی محبت، ایثار و خیرخواهی حتی برای بدخواهان. امام سجاد (ع) در این دعا، مقابله به مثل با کسانی را که با او بد کرده‌اند، نمی‌طلبد. او از خدا می‌خواهد آن‌ها مورد هدایت واقع شوند، ظلم تبدیل به محبت شود، خشونت تبدیل به نرمی شود، فرقت و جدایی تبدیل به اتصال و مودت گردد و قطع رحم تبدیل به صلح‌رحم شود. برای مثال اگر مجموعه این دعا را با زیارت و دعای

پس از زیارت عاشورا مقایسه کنید، خواهید دید که از این دو، دو الگوی اخلاقی متفاوت به دست می‌آید. از آن‌جا که باید بین گزاره‌های علمی، دینی و اخلاقی ما سازگاری باشد، این تعارض را باید به نحوی حل کرد.

این دعا "مکارم‌الاخلاق" نامیده شده است، چون در نخستین عبارات آن، عبارت "هَبْ لِي مَعَالِيَ الْاِخْلَاقِ" آمده است (پروردگارا به من اخلاق عالی عنایت کن)؛ اخلاق متعالی تفویض کن، همان اخلاقی که هدف بعثت پیامبرت قرار دادی. "مکارم‌الاخلاق" در حدیث نبوی به روایت منابع اهل سنت، این‌گونه نقل شده است: "بُعِثْتُ

در زمانی که جامعه به سوی انحرافی اساسی و بنیادی پیش می‌رود، تا جایی که سکوت به قیمت دفن حقیقت تمام می‌شود، اعتراض به باطل اگر چه به قیمت از دست دادن جان و پرده‌گشایی از حق، الزام اخلاقی و وجوب شرعی دارد و حسین (ع)، اسوه مؤمنان و سمبل سلوک اخلاقی است

لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْاِخْلَاقِ" (برای اتمام مکارم اخلاق مبعوث شدم) و به روایت منابع شیعی: "عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ فَإِنَّ رَبِّي بَعَثَنِي بِهَا" (بر شما باد مکارم اخلاق، برآستی که پروردگارم مرا به سبب آن‌ها برانگیخت).

برخی از عبارات این دعای شریف را به عنوان حسن ختام این گفتار نقل می‌کنم: "الهِی اَبْدِلْنِي مِنْ بَغْضَةِ اَهْلِ الشُّنْثَانِ الْمَحْبِيَّةِ وَ مِنْ حَسَدِ اَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوْدُوَّةِ" (خدایا بغض و نفرت ظالمان را برآیم به محبت و حسدهای تجاوزکاران را به دوستی تبدیل کن)؛ این دعا، درست خلاف جهت‌گیری منابر سنتی ما (لعن و نفرین) است. علی بن‌حسین (ع) نه یک بار، نه دو بار، بلکه چندین بار می‌گوید: خدایا! کاری کن که بغض‌ها، نفرت‌ها و کینه‌ها به محبت تبدیل شوند. "الهِی سَدِّدْنِي لِأَنْ اَعَارِضَ مِنْ غَشْبَتِي بِالنُّصْحِ" (خدایا مرا مستحکم کن تا با هر که با فریب به سراغ من آمد، با نصیحت و خیرخواهی مواجه شوم). "الهِی اَلْبَسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ فِي بَسَطِ الْعَدْلِ" (خدایا لباس پرهیزکاران را در اشاعه عدالت و داد بر من بپوشان). از عبارتهایی

که در این دعای شریف چند بار تکرار شده، لَیْنِ الْمَرْيَكَةِ" (نرم خوبی و فروتنی) است، پرهیز از خشونت و تندخویی و گرایش به سمت مدارا و تواضع. "اجْعَلِ الْقَوْلَ بِالْحَقِّ وَ اِنْ عَزَّ" (به من زبان گویای حق عطا کن، اگر چه دشوار باشد). "وَ لَا اَظْلَمَنَّ وَ اَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي وَ لَا اَظْلَمَنَّ وَ اَنْتَ الْقَادِرُ عَلَی الْقَبْضِ مِنِّي"؛ (خدایا [یاریم کن که نه ظالم باشم و نه مظلوم] حتماً مورد ظلم واقع نشوم در حالی که تو به دفع آن از من قادری؛ و حتماً [به دیگری] ظلم نکنم در حالی که تو بر بازداشتن من از آن توانایی) نه ظالم و نه مظلوم! این نه اخلاق منفعلانه مسیحی است و نه اخلاق خشن عرب جاهلی، این اخلاق اسلامی است. اخلاقی که معرف آن دعای مکارم‌الاخلاق صحیفه سجاده است.

الهِی مَتَّعْنِي بِالِاِقْتِصَادِ وَ اجْعَلْنِي مِنْ اَهْلِ السَّدَادِ وَ مِنْ اَدْلِهِ الرُّشَادِ وَ مِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ وَ ارْزُقْنِي فَوْزَ الْمَعَادِ وَ سَلَامَةَ الْمَرِضَادِ" (خدایا مرا از میانه‌روی بهره‌مند ساز، از ثابت قدمان و راهنمایان راه حق و در زمره بندگان صالحت قرار ده، رستگاری در آخرت و سلامتی [عبور از] کمین‌گاه [جهنم] را روزیم کن). "الهِی تَبَهِّئِي لِذِكْرِكَ فِي اَوْقَاتِ الْعَفَلَةِ وَ اسْتَعْمَلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي اَيَّامِ الْمُهَلَّةِ وَ اَنْهَجِي لِي اِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلاً سَهْلاً وَ اَكْمَلِي لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ" (خدایا مرا به ذکر خودت در ایام غفلت آگاه کن و به طاعتت در ایام مهلت برگمار، و راهی آسان به سوی محبتت پیش روی من قرار بده، با آن برایم خیر دنیا و آخرت را کامل گردان). این جمله در زمره زیباترین دعاهاست.

مقصد در اسلام اهل بیت، در اسلام علی بن‌حسین (ع) و پدرش سیدالشهداء، "محبت خداوند" است، آن هم از طریق ساده‌ترین راه‌های ممکن. عاشورا مکتب محبت الهی است، این مکتب را بشناسیم و در خود متجلی سازیم. سلام بر حسین (ع)، درود بر اخلاق حسینی.